

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در بحث قاعده ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده متعرض کلمات مرحوم استاد حضرت آقای بجنوردی در قواعد فقهیه شان شدیم که این قاعده را آوردند و جمله ای از نکات لطیف در عبارت ایشان که همان مسئله فوقیت و تحت ید و اینها را هم یک توضیحاتی عرض کردیم و توضیحی داده شد راجع به اجمال مطالبی که ایشان دارند و این البته هست، نمی شود انکار کرد. در خیلی از مباحث ما گاهی اوقات چون واقعا ابهام هست، مثلا فقط ابداع احتمالات می کنیم، توضیح کافی نمی دهیم. مثلا ایشان توضیح کافی راجع به قاعده علی الید ندادند که چرا ید امانی تخصصا خارج است یا تخصیصا خارج است، اصلا مورد حدیث را، البته خب این یک مقدارش هم مربوط به این بود که عرض کردیم خود مرحوم نائینی هم همین طور. فقط نائینی می فرماید ظاهرش از کلمه اخذ استیلاء است، قهر و غلبه و استیلاء و غصب است و اصولا عرض کردیم این برهه تاریخی که ما در فقه شیعه داریم اطلاعی بر ریشه های بحث کمتر پیدا می شود. چون تصورشان نبوده که این حدیث در مثلا چه تاریخی دارد، فقط ایشان نوشتند مشهور است جدا بین فریقین و لذا لا ینبغی الشک. دیدم یک نفری، یک شخصی راجع به چون بحث عمر ابن حنظله هم بود نوشته بود راجع به این روایت عمر ابن حنظله نمی شود گفت فقط مقبوله است، این باید گفت اجماعی اصحاب است یعنی قطعی بین اصحاب است.

علی ای حال حالا وارد این بحث نشویم، این هست و ایشان خیال کردند که بین شیعه شهرت دارد، بین اهل سنت شهرت دارد. بله باز در اهل سنت هم همین مشکل است یعنی تا حسن بصریش، بعد از حسن بصری شهرت دارد اما همان صحابه ای که از آنها نقل کرده، حالا اگر صحابی حسابش بکنیم و خود حسن انفراد دارند، دو تا شدوذ دارد، بعد از او چند نفر از حسن نقل کردند و بعد هم ایشان تصور نفرمودند که خدو حسن حدیثش دارد نسی الحسن حدیثه و گفت که در باب عاریه این امین تو است، این نباید ضامن باشد یعنی ابتدائا شاید حسن تصور می کرده حدیث اطلاق دارد، اطلاقش را قبول نکرده.

به هر حال ما تاریخ حدیث را پیش اهل سنت و غصب عرض کردیم و احتمالات و ابداع احتمالات کردیم. عرض کردیم این که حدیث منحصر به غصب باشد خلاف ظاهر است. این که حدیث هم جمیع انواع ید را هم بگیرد آن هم خلاف ظاهر است. به ذهن ما آمد حدیث جایی را می گیرد که شخص در مالی تصرف بکند بدون اجازه او، بدون اجازه ولو استیلاء هم پیدا نکند، آن وقت اگر در مالی بدون اجازه تصرف کرد این حدیث مبارک می خواهد تاکید بکند، شاید یک تعبیر ادبی را هم بکار برده اما معلوم نیست این جا ادبی باشد، تعبیر شاید به حسب ظاهر که کلام رسول الله باشد تعبیر قانونی است، می گوید این هنوز روی دست است تا پرداختش نکنی و ما توضیح دادیم اصل این روایت به این معنا عقلائی است، احتیاج به روایت هم ندارد. در باب غصب هم باید بدهد، در باب این تصویری هم که ما کردیم باید بدهد.

اما این که مطلق ید، حتی ید امانی را هم شامل بشود که عاریه بگوییم تخصیص هم خارج بکند انصافاً عقلائی هم نیست، از روایت هم نمی شود استفاده کرد یعنی قبول کردیم، مبنا را در این جا عرض کردیم و مطلب دیگری هم که حالا گفتیم نمی خواهد عبارت ایشان را بخوانیم. بحث یک نکته ای که ایشان که ماخوذ در ذمه را یعنی مضمون و ضمان را، این که یک شیء وجود اعتباری در اعتبار داشته باشد یعنی فرض کنید من باب مثال وقتی گفت بعثک الکتاب بمائۀ تومان، این مائۀ تومان را در ذمه او فرض کرد، آن وقت مراد از فرض مائۀ تومان در ذمه او، یعنی این را در ذمه او دید نه این که فرض کرد، مراد این است که این مائۀ تومان یک وجود اعتباری دارد، وجود اعتباریش در ذمه اوست و البته ایشان نوشتند که وجود اعتباریش عین هم است، راست است یعنی ایشان می خواهند، تعبیر ایشان شاید دقیق نبوده این اصطلاح را به این معنا گفتیم که عهده و تعهد یکی است، مثل کسر و انکسار. عهده و تعهد یکی است، اگر تعهد را به لحاظ شخص ببینیم تعهد است و به لحاظ آن چیز ببینیم عهده است. این که ایشان می فرماید این صد تومان یک وجود اعتباری دارد که این وجود اعتباریش در ذمه طرف است. ما یک مقداری هم در این هم شبهه داشتیم چون ایشان چند بار تکرار فرمودند ما عرض کردیم ظاهراً ما یضمن بصحیحہ ناظر به آن وجود اعتباری به قول ایشان نیست، ناظر به اصل اعتبار است، تعهد آن است یعنی بعبارة اخرى من وقتی این کتاب را به ایشان دادم به این عنوان دادم که ایشان متعهد شد یعنی به عنوان تعهد صد تومان را بدهد، نه صد

تومان وجود اعتباری پیدا کرد، تعهد، آنی که در باب بیع هست، ما عرض کردیم و سابقاً هم گذشت، این که می گوید تملیک عین بعین،

عرض کردیم ما اگر باشیم قاعده اش این طور است تملیک عین در مقابل تملیک آن عین. یعنی دو تا تملیک و دو تا تملک.

بله تملیک به عین خورده اما آنی که عقد می کند، آنی که ایجاد می کند، آنی که تعهد می دهد این است، تعهد می دهد که کتاب را

تملیک بکند در مقابل این که او صد تومان را تملیک بکند، ببینید دو تا تعهد در مقابل هم است، در حقیقت تملیک در مقابل عین نیست،

تملیک در مقابل تملیک است یعنی من تملیک می کنم در مقابل این که شما متعهد شدید به من تملیک بکنید.

پس مراد از ضمان این تعهد است نه عهده، آنی که ایشان می فرمایند یک وجود اعتباری دارد آن ذمه است، آن عهده است و فرق بین

عهده و تعهد را این جوری بگذاریم یعنی نکته در این جا در باب عقود وقتی می خواهیم عقد را تفصیل بکنیم و عرض کردیم اصلاً عده

ای که عقد را همان تعهد می دانند.

یکی از حضار: اگر خود مال را در نظر بگیریم می شود عهده، اگر رابطه مال را با خارج در نظر بگیریم می شود تعهد.

آیت الله مددی: رابطه شخص را با خارج، نه مال.

یعنی اگر این رابطه که شخص گفت من این را می دهم می شود تعهد.

یکی از حضار: یعنی عهده ربط با شخصیت شخص دارد؟

آیت الله مددی: تعهد ربط با شخصیت شخص دارد، عهده ربط بین مال و شخص دارد.

یعنی بین مال، مال را به لحاظ، این را می گویند مثلاً صد تومان در عهده ایشان است. اما تعهد آن چیزی است که خودش اعتبار می

کند، خودش انجام می دهد و لذا عرض کردیم انصافش تعهد معلوم نیست جاهایی صدق بکند که آن در عهده نیاید. خوب دقت بکنید!

مثلاً می گوید من تعهد می کنم دویست میلیارد تومان به شما بدهم، خب وقتی نداری دیگه این معنا ندارد که تعهد لذا سرّ این که این

دو تا هم اشتباه شده یک مقدارش این است که تعهد تناسب با آن عهده هم دارد یعنی ببینیم آیا می شود این در ذمه آن قرار بگیرد و

إلا اصل ضمان به معنای تعهد است. اصل آن ضمان آن نسبتی است که آن مالک و آن پرتو شخصیت، نمی خواهیم آن مال را حساب بکنیم، مرحوم استاد روی مال حساب کردند، مالی که در ذمه آن اعتبار کرده، بوجوده الاعتباری، نه ظاهرا اصل آن است.

آن وقت این تعهد اگر موکد شد، اگر تعهد گفت مثلا من به عهده بگیرم یعنی من متعهد به این کار می شوم این تعهد است اما اگر موکد شد یا مشدد شد یا به تعبیری که من از قرآن فهمیدیم غلیظ شد، میثاق غلیظ شد آن وقت عقد است، وقتی این محکم شد، پیچیده شد آن عقد می شود، حالا در عده ای از کتب لغت عقد را عهد اکید نوشتند، شدید نوشتند، ما عرض کردیم شاید آیه مبارکه هم ناظر به مفهوم عقد باشد، اخذنا منکم میثاقا غلیظا، میثاق، این میثاق غلیظ این به این معناست که این محکم گره خورده لذا کلمه عقد را به آن گفتند، خود عقد و معقود یعنی گره زدن، عقدوه یعنی بستن، این را بسته و این شده.

پس بنابراین در حقیقت آمده این کار را کرده، دو تا تعهد است، دو تا تملک است، دو تا تملیک است، یک تعهد این است که من این کتاب را ملک بکنم یعنی من این را انجام می دهم یعنی این کتاب را تملیک می کنم، در خود عقد این تعهد خوابیده چون عقد همان عهد موکد است، عهد مشدد است یا عهد اکید است یا عهد غلیظ است به تعبیر قرآنی، میثاق غلیظ است، این میثاق این بود، میثاقش این بود که من کتاب را تملیک به شما می کنم این در خود عقد خوابیده. در مقابل این که شما آن صد تومان را به من تملیک بکنی.

پس هر دو با ضمان بود یعنی هر دو و لذا اگر به اصطلاح ضمان ثمن هست ضمان مثنی هم هست، ضمان مثنی می گویند اما عرض کردیم صحیحش مثنی است، آنی که یُجْعَلُ بازاء ثمن، آن ضمان هم هست، هر دو، هم مبیع و هم نقد، هم پول، هر دو ضمان دارد. چون این جا یک نوع عهد است یک نوع ضمان موکد است، اکید است، این نظر عبارت روی این است. یک عهد موکد است، این عهد موکود نتیجه اش این است. نتیجه این عهد موکد این است که اگر آن عقد صحیح بود باید همانی که قرارداد شده، گفته این کتاب مکاسب را به صد هزار تومان فروختم، این جا دو تا تعهد است، هم نسبت به اصل کتاب و هم نسبت به صد هزار تومان و اگر صحیح نبود چون تعهد داده یعنی چون گفته که من کتاب می دهم، مجانی از تو صد هزار تومان نمی خواهم، از آن ور هم صد هزار تومان را تو مجانی نده، در مقابل کتاب و لذا این شبهه برای بعضی ها پیدا شده که اصلا بیع تعهد است، بیع تملیک نیست، نه بیع توش تعهد است، نمی

خواهم بگویم نیست اما در حقیقت متعهد می شود به تملیک، نه متعهد می شود به دادن. متعهد می شود به تملیک، این تعهدی است که تملیک توش دارد.

پس بنابراین آن چه که ما الان از این اصطلاح، فقط این تعهد من و تعهد مشتری گاهی اوقات قانون و شارع می آید آن را امضا می کند، می آید او را امضا میکند، اگر امضا کرد همانی را که متعهد شدند باید انجام بدهد.

گاهی اوقات هم قانون آن را امضا نمی کند، در آن جایی که قانون امضا نمی کند عرض کردیم سه تا احتمال آمد، یک احتمال این که به هر حال چون من به او حالا تعهدم باطل بود اما به هر حال من به او دادم، کتاب را به او دادم پس ایشان ضامن نیست. یک احتمال این که بالاخره درست است که قانون امضا نکرد، اما من گفتم کتاب به صد هزار تومان، پس ایشان ضامن به صد هزار تومان است. احتمال سوم: ایشان ضامن است نه به صد هزار تومان، نه این که ضامن نیست، ضامن به مثل یا قیمت است. قیمتش هشتاد هزار تومان است، ایشان ضامن هشتاد هزار تومان است. ببینید سه تا احتمال.

آن وقت این قاعده را از قدیم که علمای اهل سنت و بعد شیعه آوردند مثل مرحوم شیخ، اینها در حقیقت نکته اساسیش این بود، نکته اساسیش این بود که چرا در این جایی که این تعهد از نظر قانونی باطل است چون تعهدش کلاً باطل است این هیچی ضمان نمی آورد، فقط چون خودش داده و دستش داده ضمان نمی آورد یا قائل به این بشویم که ضمان مسمی می آورد. چرا شما ضمان مثل؟ اینها می خواستند این نکته را بگویند چون تعهد بود و اقدام بود اقدام نشان می دهد که باید ضمان اما ضمان مسمی نیست چون باطل است اما اصل ضمان نیست چون این واقعا به او واگذار نکرده، به اساس این عقد واگذار کرده است یعنی در حقیقت درست است دفع کرده کتاب را به مشتری لکن بر اساس این معنا که این عقد انجام داده است، این ملتفت نیست که عقد فقط تاثیرش به این مقدار است که این مقابل می خواهد، تاثیر آن عقد است چون فاسد است، تاثیر عقد این است.

آن وقت در این قسمت آقایان، حالا دقت بکنید، آیا این را می توانیم حسب قاعده عقلائی درست بکنیم یا نه؟ اینها عده ایشان گفتند این جاش که ضمان مثل و قیمت باشد حسب قاعده عقلائی درست نشد، این جا آمدند به حدیث علی الید تمسک کردند، این سرّ تمسک به حدیث علی الید، یعنی سرّ این که آمدند حل مشکل را بکنند علی الید.

و لذا عرض کردیم اگر یاد مبارکتان باشد این چهار تا عبارت است، یضمن بصحیحه، یضمن بفاسده، لا یضمن بصحیحه، لا یضمن بفاسده، چهار تاست دیگه، از این چهار تا اولی قطعاً جای علی الید نیست چون عقد صحیح است و مسمی است، دومی را گفتند به علی الید درستش بکنیم چون مشکل دومی معلوم شد چیست؟ دو تا احتمال متعاکس دارد، یکی این که ضمان مسمی باشد و یکی این که اصلاً ضمان نباشد.

سومی هم که هیچ جای بحث ندارد چون لا یضمن بصحیحه، اقدامی نکرده که صحیح باشد، جای مسئله علی الید نیست. در چهارمی هم باز احتمال دارد چون درست است که لا یضمن بفاسده، چون به هر حال به او داده، درست است گفت این را به تو هبه کردم و هبه اش هم فاسد بود، به هر حال چون داده و دست او تلف شده به این جا می شود به علی الید تمسک کرد لکن آقایان گفتند خیلی بعید است به علی الید چون به هر حال این دادن را مجانی داده، خودش مجانی داده اصلاً. معنا ندارد که علی الید بخواهد آنجا را بگیرد. بنا بر این که این صوری که مجانی و اینها باشد تخصصاً خارج از علی الید است.

پس ببینید آنی که اینها به آن تمسک کردند، من شرح اینها را چون دیگه تقریباً جمع می کنیم، عمده ای که به آن تمسک کردند این دومی بود و احتمالاً هم چهارمی. اولی و سومی جای تمسک نبود، جای علی الید نبود، آن هنری را هم که ما می خواستیم انجام بدهیم این بود، یعنی این که علمای اهل سنت هم، البته این نکته را هم عرض بکنم انصافاً بعد از این که، من اول خیال می کردم علی الید را به آن تمسک نشده ولی بعد دیدم عده ای در همین جا تمسک کردند، در یضمن بفاسده به علی الید تمسک کردند. من اول خیال می کردم کسی تمسک نکرده، دیدم بعضی هایشان به علی الید هم تمسک کردند چون مرحوم نائینی اصلاً محور بحث را در این جا حدود علی الید گرفت. این که خلاف ظاهر است. بلا اشکال، امثال شیخ و دیگران اصلاً تمسک به علی الید نکردند. تقریباً تمسک به علی الید

این طور که شیخ انصاری فرمودند من فعلا خودم تاریخش را نگاه نکردم، از زمان مسالک شهید ثانی شروع شده، از زمان او شروع شده است و إلا انصافا عبارات شیخ و اینها قاعده اقدام است، قاعده علی الید نیست و شرح قاعده علی الید هم نیست. در میان اهل سنت هم از قدیم دارند، نه این که نداشته باشند. حالا من دقیقا یک مطالعه ای کردم اما نمی توانم نسبت بدهم که از قرن سوم یا چهارم اما دیدم که آنها هم علی الید را مطرح کردند.

تا این جای مسئله کاملا روشن شد و مرحوم استاد باز این جا هم فرمودند که آیا باء به معنای ظرفیت است یا باء به معنای سببیت است یا به قول ایشان سببیت ناقصه؟ ایشان فرمودند ظرفیت هم در قرآن و هم در شعر عربی استعمال شده باء به معنای ظرفیت و باز هم با یک تردیدی روبرو کردند که اگر ظرفیت باشد این طور و سببیت باشد این طور. دیگه عبارتشان را نخواندم، آقایان مراجعه بکنند.

عرض کردیم ایشان باز متاسفانه تحلیل ندادند که اصلا چرا ظرفیت مطرح شده، این عرض کردیم اولاً این که ایشان فرمودند در قرآن بکار برده شده یعنی نائینی نوشته، در تقریرات نائینی هست، ایشان آیه را بیان فرمودند، نجینه بسحر، و این مرحوم نائینی دارد که اینجا باء به معنای ظرفیت است یعنی فی سحر. ما عرض کردیم که اولاً باء ظاهراً به معنای الصاق است، این درآمدنش بر سر زمان و مکان معنای ظرفیت از توش در می آید، این که باء دائماً به معنای ظرف باشد مثلاً ما یضمن بصحیحه یعنی در صحیح، خلاف ظاهر است، انصافاً خلاف ظاهر است، روشن نیست، باء اصولاً به معنای الصاق نیست، وقتی یک متعلقی را به زمان ملصق کرد خواهی نخواهی ظرفیت است یا به یک معنا می شود ظرفیت، نجات دادن را چسباند یعنی ملصقش کرد به سحر، نجات دادن را، وقتی ملصق به سحر کرد از توش ظرفیت در می آید اما این که مثلاً کتبُ بالدفتر یعنی فی الدفتر، این معلوم نیست درست باشد، این مطلب که دائماً به معنای فی باشد، یعنی نه دائماً، این که یکی از معانی باء ظرفیت است روشن نیست.

اضف الی ذلک که ما عرض کردیم آن نکته فنی این بود حالا، مرحوم آقای بجنوردی هم ننوشتند، البته از معاصرین ایشان به یک معنایی، باید گفت معاصر. مرحوم آقای ایروانی دارد، اشکال مرحوم آقای ایروانی این است که این باء سر فاسد آمده، ما یضمن بصحیحه

یضمن بفاسده، از آن ور هم عقد فاسد، فاسد است تاثیر ندارد، چون تاثیر ندارد پس نمی شود سببیت باشد، پس باید به معنای چه چیزی باشد؟ به معنای فی باشد، فی فاسده، آن وقت به قرینه سیاق در آن سه تای دیگه هم می شود فی.

یکی از حضار: در آن متن که هیچی نداریم، نه فی و نه هیچی

آیت الله مددی: جوابش هم همین، این هم جواب سوم.

البته عرض کردم ایشان نکته اش یعنی آن نکته فنی. همیشه ببینید یک فکر را فقط به عنوان فکر و به عنوان معلول نگاه نکنید، ریشه هایش را، ایشان تصورش این است که این باء که این جا آمده، ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده، این باء سببیت برای عقد فاسد است، عرض کردم سببیت به لحاظ خود عقد است. این صحیح و فاسد تاثیرگذار در آن نیست، اصلا توضیحی که ما عرض کردیم اصلا تاثیرگذار در آن نیست. ایشان چون خیال کرده عقد فاسد سبب ضمان است، عقد فاسد لذا گفته سببیت معنا ندارد و باید فی بگیریم. آن وقت اگر این جا هم فی گرفتیم بقیه هم فی می گیریم یعنی آن سه تا دیگه هم، یضمن بصحیحه، لا یضمن بصحیحه لا یضمن بفاسده، آن سه تای دیگه را هم فی می گیریم تا عبارت منسجم بشود، عرض کردیم این مطالب، مطالب علمی نیست و ما چون دوست داریم که نکته های فنی را بگوئیم تا آن انفتاح کلی، آن آشنایی و آن افق باز فکری پیدا بشود تا مطلب کاملا روشن بشود.

و اصف الی ذلک همین نکته ای که شما فرمودید که ما کرارا گفتیم، اصلا تا یک مدتی این روایت توش باء ندارد، به نظرم از زمان علامه در یک جایی باء آورده و پسرش فخر المحققین، حتی شاگرد فخر المحققین، شهید ثانی هم باء ندارد. کل عقد یضمن صحیحه ضمن بفاسده، یا به عکس، ضمن صحیحه یضمن فاسده و ما لا فلا، اصلا باء ندارد. نه در اصلش باء دارد و عرض کردیم در عده ای از کتب اهل سنت آمده، من جمله در همین قواعد فقه اباضیه کل عقد فاسد مردودٌ إلی صحیحه، این تعبیر را هم داریم. باز تعبیر دیگری آمده، به نظرم این را علامه آورده، کل عقد فاسده مردودٌ إلی صحیحه و قطعاً باء ظاهر در سببیت است و الصاق باء که اصلا الصاق است، الصاق به آن نکته شده. چون به منشاش الصاق شده از آن سببیت می فهمیم.

پس عقد، خود عقد، خود اقدام این منشا ضمان است. اگر در صحیحش عقد، ماهیت عقد یک جوری است که تعهد مالی توش دارد، در صحیحش هست در فاسدش هم هست، در صحیحش نیست در فاسدش هم نیست، این مراد این است. آن صحیح و فاسد هم به حکم شرعی است نه به اقدام طرف، مال اقدام طرح نیست. آن حکم شرعی است و به ذهن ما این نکته در هر چهار صیغه اش هیچ احتیاج به قاعده علی الید ندارد، عقلائی هم هست، ضمان را هم ما اثبات کردیم عقلائی است یعنی این مطلب که علی الید اخذت که اگر شما چیزی گرفتید آن را رد بکنید این شامل بدل هم می شود، عرض کردیم عده ای از اهل سنت نوشتند نه فقط عین. یجب الرد ما دامت العین موجوده، انصافا عرض کردیم، چرا؟ چون این نکته اش را عرض کردیم یک شیء وقتی ملکیتی پیدا کرد توضیحاتش را دادیم. این ملکیت چه به لحاظ مالک و چه به لحاظ خود ملک این طوری است که یک سعه وجودی هم دارد، اگر یک مرحله اش منتفی شد و این هنوز به اصطلاح درست نشده به مراحل بعدی منتقل می شود یعنی مثلا اگر بنا شد، حالا فرض کنید روایت مبارکه علی الید ما اخذت، اگر گفتیم این کتاب روی دست تو هست تا پرداختش بکنی، خب حالا اگر کتاب تلف شد هنوز هم ظاهرش این است لذا در این کتاب مجموع هم نوشته بود لعموم الحالین، وجود عین و عدم عین، وجود عین ردّ العین بکند، عدم عین ردّ قیمت یا مثل بکند، ردّ مثل و إلا قیمت، دقت کردید؟ این مطلب را عرض کردیم انصافا شاید عقلائی هم باشد، اگر بگوییم شما چیزی را بدون اجازه شخص گرفتید باید به او برگردانید. حالا می گوید من درست است که به او برگردانم اما این الان تلف شد، دیگه چه چیزی را برگردانم، نیست، شاید عرف بگوید بله تلف شد اما این کتاب مکاسب در بازار هست برو یکی مثلش را بخر و به ایشان بده یعنی این را هم عرفی بگیریم، عقلائی بگیریم، اگر که یک چیزی تلف شد آن وقت بدل آن جای او را می گیرد.

مگر این که باز شبهه ای در این بشود که آیا این عین تلف شده یا نشده؟ همان مثال هایی که من زدم، شما گندم را از یک آقایی حالا غصب یا بدون اجازه ایشان گرفتید بردید در زمین خودتان کاشتید، حالا شده خوشه های گندم. می گویند شما باید چیزی را که غصب کردی برگردانی، خیلی خوب! آن چه که من غصب کردم گندم بود، آیا این خوشه های گندم که من زحمت کشیدم، در زمین خودم کاشتم، آب دادم شش ماه، پنج ماه، چهار ماه کنترل کردم، نظارت کردم، این همان گندمی است که از آن آقا گرفتم، روشن شد چی می

خواهم بگویم؟ چون مفروض کلام این است که اصولاً یک بحثی دارند که مال به اصطلاح عینیت یعنی مال به عنوان بدل زحمت انسان است، کار انسان است، این گندم به خاطر بدل زحماتی است که آن آقا کشیده و این گندم را تهیه کرده است، اما این خوشه گندم بدل کار او نیست، بدل دو تا کار است، هم بدل کار او که گندم بود، هم بدل کار من که کاشتم و آب دادم.

یکی از حضار: اصل اگر نبود و این هم نمی شد این تکلیفش چطوری است؟

آیت الله مددی: خب می گویم چون ما می خواهیم عقلائی درست بکنیم، اگر فکر عقلائیش را کنار بگذاریم علی الید آیا این جا را می گیرد یا نه؟ علی الید ما اخذت، آیا صدق اخذت، اخذت صدقش بر بدل است، صد کیلو گندم بهش بخریم و بدهیم، این مسلم می کند، اما علی الید این خوشه ها را می گیرد یا نه؟

یکی از حضار: عقلائی می گیرد چون اگر این اصلش نبود بالاخره مال من را این آقا غصب کرده

آیت الله مددی: خب می دانم، چه چیزی غصب کرده؟ گندم غصب کرده، خوشه که نکرده.

مخصوصاً اگر مال را تجسم عمل شخص بدانیم. این جا الان خوشه تجسم عمل من هم هست دیگه،

یکی از حضار: یعنی از ید این بنده خدا خارج کرده، می توانست با آن سود بکند، این کار را خود مالک می توانست انجام بدهد. فعلاً که این آقا برداشته الان ضرر به این آقا می زند.

آیت الله مددی: نه ببینید ما وقتی یک چیزی را مثلاً اگر من رفتم گندم یک کسی را گرفتم، ولو نکاشتم، بگوئیم در این مدت این آقا می توانست بکارد و استفاده ببرد، این را کسی حساب نمی کند.

یکی از حضار: می شود حر کسوب

آیت الله مددی: حر کسوب را هم خب مشهور شهرتاً واسع است که ضامن نیست.

یکی از حضار: عقلائیش

آیت الله مددی: عبد غیر از کارگر است، حر کسوب را بنایشان این است که ضامن نباشند. اگر این باشد احتیاج به کاشتن ندارد، من گندم این آقا را گرفتم در خانه پنج ماه نگه داشتم، می گوید نمی شود، من این گندم را اگر می کاشتم تا حالا این قدر سود برده بودم.

یکی از حضار: بالاخره ضرر این آقا چه می شود؟

آیت الله مددی: آن بحث ضرر و تدارک ضرر بحث دیگری است. آن تدارک ضرر را می آیند حساب می کنند اگر مثل حر کسوب باشد که نه، اگر چیزی باشد که واقعا عرفا، آن وقت چون غاصب یوخذ باشق الاحوال آن از آن جهت و إلا خودش فی نفسه که نیست. گندم گرفته و گندم هم بر می گرداند، مخصوصا عین گندم هم موجود است. بله عرض کردم چون ما لا ضرر را اصلا همین جور معنا کردیم که اگر به خاطر تطبیق قوانین یک ضرری پیدا شد باید حاکم یک جوری باید نگاه می کند، حاکم موارد را نگاه می کند، این آقا می گوید من اگر این را می کاشتم، نه، در شهر است، نه زمین دارد، اگر به درد نمی خورد، اگر که درست نمی کند. بله اگر فرض کردیم که یک زمینه ای هست ایشان تاجر است الان می خواسته این گندم را بار بزند به عراق بفرستد، به پنج شش برابر قیمت بفروشد این آقا مانع این کار شده، این ها یک چیزهایی است که به مواردش، عرض کردم به مواردش، به نظر ما لا ضرر کارش همین جا هاست، لا ضرر به احکام اولیه نمی خورد.

یکی از حضار: آن وقت حاکم از بیت المال بدهد یا از همین شخص بگیرد؟

آیت الله مددی: از شخص باید بگیرد، تدارک از بیت المال معنا ندارد.

پس بنابراین یک نکته اساسی در این جا هست که صدق علی الید و صدق عرفیش هم هست یعنی دو تا نکته. به نظر ما بدون احتیاج به علی الید این طور می شود.

بعد مرحوم آقای بجنوردی متعرض بحث بیع بلا ثمن، بعثک بلا ثمن خیلی مختصر شدند، از ایشان تعجب است که به اندازه شیخ انصاری متعرض شدند. با این که عبارات نائینی پیش ایشان بوده، نائینی مفصل این بحث را کرده است و مباحثی کرده و ایشان هم قبول کرده که اگر صحیح بود مثلا ضمان نداشت چون این بدون چیز است. عرض کردیم به نظر ما بعثک بلا ثمن توضیحاتش، تحلیلاتش گذشت،

کلا عقد نیست، از عقد خارج است و از موضوع این قضیه خارج است کلا. مرحوم نائینی هم این رای را نقل کرده اما خودش تمایلش به اگر است، اگر صحیح بود هبه بود و در هبه ضمان نیست، این مطلب را هم قبول نکردیم. دیگه بعضی مطالب دیگه هم در کتاب آمده که مقداریش را در همین مکاسب شرح می دهیم و روشن می شود، دیگه احتیاج به خواندن ندارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین